

بررسی رابطه هویت و تحولات سیاسی اجتماعی ایران معاصر با تاکید بر انقلاب اسلامی

رشید رکابیان^۱
محمد مهدی باباپور^۲
مرتضی بابائی^۳

چکیده

بنیان‌های فکری و هویتی یک جامعه در شکل‌گیری و جهت‌دهی به تحولات سیاسی و اجتماعی آن جامعه اهمیت بسیار دارد و سیر حرکت جامعه بر این اساس تعیین می‌گردد. از طرفی تحولات سیاسی اجتماعی نیز در تکوین هویت‌ها موثرند لذا بی‌توجهی به این مسئله می‌تواند از به سامان رسیدن جوامع در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جلوگیری و زمینه بروز چالش‌های مهمی را فراهم آورد. بررسی رابطه هویت و تحولات سیاسی اجتماعی از آن جهت حائز اهمیت است که اولاً این پدیده در فرآیند زمان در جامعه شکل گرفته و از رویدادها و تغییر و تحولات تاریخی تاثیر پذیرفته است. ثانیاً هر هویتی در جامعه و میان گروه‌های اجتماعی مشاهده می‌شود، برگرفته از جریان‌های تاریخی ادوار مختلف است همچنین از منظر جامعه‌شناختی از عوامل مهم انسجام اجتماعی، عامل هویت می‌باشد چراکه یک ملت هر چه که از هویت محکم‌تر و منسجم‌تری برخوردار باشد، به همان اندازه در تحکیم پایه‌های همبستگی و وفاق اجتماعی موفق‌تر خواهد بود. بر همین اساس در این پژوهش، نقش و تاثیر عامل هویت در شکل‌گیری

ra.recabian@gmail.com

m_babapour@sbu.ac.ir

m_babaei@sbu.ac.ir

۱ عضو هیات علمی دانشگاه آیت الله بروجردی (ره)

۲ استادیار دانشگاه شهید بهشتی

۳ دانشجوی دکتری مدرسی انقلاب اسلامی دانشگاه شهید بهشتی

حوادث دوره‌ی معاصر ایران به ویژه انقلاب اسلامی و همچنین تاثیر حوادث سیاسی و اجتماعی بر هویت را با استفاده از روش اسکینر مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌ایم.

واژگان کلیدی

هویت، تحولات سیاسی اجتماعی، ایران معاصر، انقلاب اسلامی

مقدمه

هویت و نسبت آن با تحولات سیاسی اجتماعی و همچنین جریان‌های مختلف فکری در زمره موضوعات بنیادین اندیشه سیاسی ایران است. بررسی ابعاد گوناگون این مقوله و همچنین مطالعات پیرامون انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی، از مهم‌ترین حوزه‌های پژوهش در علوم انسانی محسوب می‌گردد چراکه پدیده انقلاب به ندرت اتفاق می‌افتد و وقوع آن در جوامع مختلف، زمینه مناسب را برای انجام تحقیقات علمی، آزمون نظریات قبل و ارائه فرضیه‌های جدید فراهم می‌نماید. بی‌تردید وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ ه.ش (۱۹۷۹ م) در کشور ایران از مهم‌ترین وقایع تاریخ معاصر ایران و جهان در قرن بیستم به‌شمار می‌رود که به کانون توجه پژوهشگران داخلی و خارجی تبدیل و نظریات و رهیافت‌های مختلفی توسط صاحب نظران در تحلیل و ریشه‌یابی آن ارائه و بسیاری از تئوری‌های مطرح در تحلیل انقلاب‌ها به چالش کشیده شد.

مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناختی دلالت بر یک اصل کلی دارد؛ اگر تکلیف مقوله‌ی هویت در میان یک گروه و یا یک ملت معلوم باشد و در خصوص حد و حدود آن اجماع نظری کلی حاصل شود، اولاً تک تک افراد احساس اعتماد به نفس پیدا کرده و ثانیاً جامعه و گروه به طور کلی جهت و هدف خود را مشخص می‌بیند. هویت محصول خود شناسی فردی و گروهی است و به همین دلیل است که بصیرت بینان تاریخ و حتی پیامبران همه توصیه می‌کنند ((خود را بشناس)) و حدیث مشهور هم اشعار می‌دارد ((که هر که خود را شناخت، خدایش را شناخته است)) انسانی که از خود تعریفی ندارد و یا جامعه‌ای که از خود برداشت کلی ندارد، عملاً واحدی از هم گسیخته، نامنسجم، غیر اندام‌واره، از خود بیگانه و با خود ستیز است. به ناچار همواره خودش را با سنج‌های خارج از خود ارزیابی می‌کند.

حوادث دوره‌ی معاصر ایران متأثر از عامل هویت بوده است بر همین اساس جامعه ایران در مقاطع تاریخی متأثر از این عامل از خود واکنش نشان داده است. در دوره‌ی پهلوی بواسطه سیاست-

های اتخاذی، دچار بحران هویت شده، در دوره‌ی مبارزات انقلابی انسجام درونی را به دست آورده و به هویت‌یابی رسیده است و در عصر جمهوری اسلامی به مرکز هویت بخش تبدیل گردیده است. بنابراین سیاست‌ها بر هویت تأثیر گذارند و هویت وقتی تغییر پیدا می‌کند بر حوادث سیاسی اجتماعی تأثیر می‌گذارد.

در مجموع می‌توان گفت هویت به عنوان پدیده‌ای سیال و چند وجهی، حاصل فرآیند مستمر تاریخی است که تحت تأثیر شرایط محیطی، همواره با تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع بشری پیوند داشته و به مثابه رودخانه‌ای جاری در بستر زمان و مکان، تداوم دارد و در عین حال از تحول بر خوردار است.

در این پژوهش در صدد آن هستیم که به بررسی نقش و تأثیر عامل هویت در شکل‌گیری تحولات و همچنین تأثیر حوادث سیاسی و اجتماعی بر عامل هویت در دوره‌ی معاصر ایران با تأکید بر انقلاب اسلامی بپردازیم.

چارچوب نظری و مفاهیم

الف: چارچوب نظری تحقیق

از آنجا که روش گردآوری داده‌ها و تحلیل موضوعات در هر پژوهشی تابع ماهیت موضوع است و در پژوهش حاضر، موضوع بررسی رابطه هویت و تحولات سیاسی اجتماعی، مسئله‌ای کیفی می‌باشد لذا برای گردآوری داده‌ها از فنون کیفی یعنی مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای بهره گرفته اما روش تحقیق را متدولوژی اسکینر انتخاب نموده‌ایم.

روش شناسی اسکینر

روش شناسی اسکینر در چهارچوب دانش هرمنوتیک طرح شده و از نقد دو روش شناسی قرائت متنی و زمینه‌ای پدید آمده است. سنگ بنای متدولوژی اسکینر بر این است که برای فهم یک متن از چه رویه‌های مناسبی باید استفاده نمود. به تصریح وی دو روش رایج اما متضاد ارائه شده است. یکی روش شناسی زمینه‌گرایی است^۱ که چهارچوب یا زمینه^۲ را تعیین کننده معنای متن می‌داند و فهم معنای متن را منوط به فهم زمینه‌های فکری، دینی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن می‌داند.

1. Methodology of Contextual Reading

2. context

مطابق این روش شناسی، در تلاش برای فهم معنای هر متن باید زمینه کلی^۱ یا چهارچوب نهایی^۲ را که متن در آن زمینه یا چهارچوب پدید آمده بازسازی نمود. (اسکینر، ۱۳۹۳: ۱۸۱) روش دیگر روش شناسی قرائت متنی^۳ است که بر استقلال و خود مختاری ذاتی متن به عنوان تنها کلید ضروری برای فهم معنای آن تاکید دارد. و هر تلاشی برای بازسازی زمینه فکری - اجتماعی متن را به عنوان تلاش بیهوده‌ای کنار می‌گذارد.

اسکینر روش جدیدی را که مبتنی بر فهم متون در سایه بازبینی آن در چارچوب زبان شناختی و بستر فکری - فرهنگی و شرایط سیاسی اجتماعی است، مطرح می‌سازد. ادعای اصلی وی اینست که درک معنا و قدرت درک شده برای فهم متون، ضروری و اساسی است اما چنین فهمی نه صرفاً از مطالعه زمینه اجتماعی متن به دست می‌آید و نه از مطالعه محض خود متن. وی با تلفیق مفاد این دو روش شناسی و از طریق قرار دادن متن در زمینه و چهارچوب فکری، اجتماعی و زبانی، تاکید دارد که فضای گفتمانی و ارتباطی که متن در آن فضا خلق شده است را می‌بایست با بازسازی و باز آفرینی شناخت.

کاربرد روش اسکینر در موضوع پژوهش

فرآیند تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر و فراز و فرودهای آن؛ ارتباط بسیار نزدیکی با بحث تحولات مربوط به اندیشه سیاسی معاصر در ایران دارد. بی‌تردید تلاش در جهت فهم تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر بدون فهم اندیشه‌های نخبگان تلاشی بیهوده است. لذا دلیل پرداختن به اندیشه سیاسی، تبیین وضع موجود و پاسخ دادن به پرسش‌های اساسی محیط خویش، پیرامون امور و مسائل سیاسی و اجتماعی است. شناخت اینکه متفکران و اندیشمندان معاصر ایران چه مباحثی را محور و مرکز مباحث اندیشه سیاسی قرار داده‌اند؛ بیانگر دغدغه فکری ایشان و مسائل اولویت‌دار آن عصر است چرا که اندیشه سیاسی بدون محرک بوجود نمی‌آید و به طور کلی اندیشمند حوزه مسائل سیاسی و اجتماعی همیشه از مشاهده بی‌نظمی و مشکل کار خود را شروع می‌کنند و بعد از تشخیص مشکل به جستجوی علل رفع آن می‌پردازند و در نهایت الگوی خود را برای درمان مشکلات ارائه می‌کنند.

از طرف دیگر شکل‌گیری و تحول اندیشه سیاسی اندیشمندان دوره‌ی معاصر نیز، غیر متاثر از

-
1. The Total context
 2. The ultimate Framework
 3. Methodology of Textual Reading

حوادث و تحولات سیاسی - اجتماعی نبوده است و درک ماهیت و تحلیل دقیق این تاثیر و تاثیر مستلزم بکارگیری یک روش تحلیلی جامع می-باشد.

از آنجا که روش شناسی اسکینر نه یک روش شناسی انتزاعی یا صرفاً نظری و فلسفی بلکه یک روش شناسی عینی و حاوی نکات و تکنیک‌هایی است که در عمل می‌توان به کار بست؛ در موضوع پژوهش برای فهم درست و دقیق اندیشه‌های سیاسی مطرح شده در دوره‌ی معاصر و به تبع آن تحلیل دقیق‌تر و عالمانه‌تر حوادث سیاسی و اجتماعی، کاربردی و مفید است. اسکینر به تاثیر متقابل اندیشه‌ها بر تحولات سیاسی و اجتماعی اذعان دارد در عین حال پیگیری این بحث که ((اندیشه‌ها بر تحولات تاثیر می‌گذارند یا تحولات بر اندیشه‌ها)) را چیزی جز معمای دیرینه مرغ و تخم مرغ نمی‌داند. (اسکینر، ۱۳۸۰: ۱۷)

مضمون نسبی‌گرایی روش شناسی اسکینر این است که معنای هر متن یا اندیشه هر اندیشمند را باید در چارچوب شرایط زمانی و مکانی پیدایش آن و با توجه به زبان خاص و استدلال‌های سیاسی حاکم بر آن دوره درک کرد و تنها با قرار دادن هر متن در ظرف زمانی و مکانی خاص آن است که می‌توان پیام و معنای واقعی آنرا دریافت.

در مجموع بر اساس روش شناسی اسکینر، برای فهم اندیشه سیاسی یک اندیشمند هم باید گفتمان سیاسی مسلط بر جامعه و زمانه‌ی وی را شناخت و هم قصد و نیت آن اندیشمند را برای برقراری ارتباط در چنین گفتمانی دریافت. شناخت گفتمان سیاسی مسلط بر هر جامعه در هر دوره‌ی تاریخی مستلزم شناخت عوامل متعددی است که از اجزای متشکله آن به‌شمار می‌آیند.

ب: مفاهیم

هویت

یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌ها در حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها؛ پرسش از هویت و کیستی است. وقتی سخن از ما پیش می‌آید بحث هویت مطرح می‌شود پس هویت لازمه‌ی بقاء و تداوم زندگی اجتماعی است و مرز ما از دیگران توسط هویت روشن می‌گردد.

این مفهوم همچون بسیاری از مفاهیم انتزاعی، مفهومی سهل و متنع می‌باشد و بواسطه ویژگی‌ها و خصوصیتی که دارد تعاریف متعددی از آن ارایه شده است. واژه‌ی هویت یا الهویه کلمه‌ای است عربی از هو که ضمیر غایب مفرد مذکر است و از آن لفظ هو هو یا الهو هو را ساخته‌اند که اسم مرکب و معرفه به ال می‌باشد. (الطایبی، ۱۳۷۸: ۱۳۹) معادل لاتین آن "Identity" است که از لغت

Identitas مشتق شده و معنای تداوم و تمایز را به همراه دارد.

برخی دیگر از جامعه شناسان مقوله هویت را صرفاً با دید جدلی و تقابلی آن تعریف کرده‌اند. در نگاه این گروه اساساً هویت در مقابل غیر، قابل طرح است. اگر فضا یک دست باشد، عنصر هویت خود را نشان نمی‌دهد. از این منظر هویت به معنی هستی و وجود است، چیزی که وسیله شناسائی فرد باشد تا او را از دیگران متمایز کند. (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۴)

در مجموع می‌توان گفت هویت به عنوان پدیده‌ای سیال و چند وجهی، حاصل فرآیند مستمر تاریخی است که تحت تاثیر شرایط محیطی، همواره با تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع بشری شکل می‌گیرد. به تعبیر دیگر، هویت‌ها به طور تغییر ناپذیری بین الذهانی است و با مفاهیم اجتماعی و سمبل‌های فرهنگی آمیخته شده و با آن‌ها تفسیر می‌شود.

تحولات سیاسی اجتماعی

جامعه به مثابه یک موجود زنده همواره در حال تحول و تغییر است و عوامل مختلفی جامعه را به سمت تحول پیش می‌برند. اساساً تحول به معنای تغییر؛ یک ضرورت بیولوژیک است که می‌تواند جنبه پیشرفتی و یا پسرفتی داشته باشد.

از آنجا که تحولات سیاسی - اجتماعی در حوزه‌ی جامعه بودگی اتفاق می‌افتد طبعاً این دو مقوله تاثیر و تاثر بسیاری بر هم داشته و به نوعی در هم تنیده‌اند هر چند که واژه‌ی سیاسی را معمولاً برای متمایز کردن از امر اجتماعی بکار می‌برند. وجه مشترک تعاریفی که از سیاست شده است؛ جایگاه برجسته مفهوم قدرت است لذا می‌توان مدعی شد سیاست و امر سیاسی با قدرت سرو کار دارد و از آنجا که قدرت پدیده‌ای اجتماعی است؛ بسیاری از روابط اجتماعی کم و بیش قدرت‌آمیز هستند لذا پیوند تنگاتنگی بین امور سیاسی و امور اجتماعی می‌توان قائل شد.

در مجموع می‌توان اذعان داشت که تحولات جوامع مختلف در خلأ صورت نمی‌گیرد و می‌بایست این تحولات را در تعامل با مولفه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... شناخت تا مسائل آن جامعه فهم پذیرتر گردد از اینرو بین این دو مقوله پیوند قائل شدیم و تحولات ایران معاصر را در بعد سیاسی و اجتماعی مورد بررسی قرار داده‌ایم.

ایران معاصر

مفهوم معاصر همچون بسیاری از مفاهیم ذهنی و انتزاعی؛ نسبی و متغیر است و نمی‌توان برای آن تعریفی ثابت و تغییر ناپذیر به دست داد، با این حال می‌توان با توجه به شرایط غالب بر زمان و

مکان، تعریفی موقت و نسبی از آن ارائه کرد.

در خصوص تعیین محدوده‌ی تاریخ معاصر و اینکه بر چه دوره‌ای اطلاق می‌شود، بین محققین اختلاف نظر می‌باشد و دیدگاه‌های مختلفی در این خصوص ارائه شده است. اما اصولاً تاریخ معاصر هر کشور از زمانی آغاز می‌گردد که بنیاد تحولات اساسی آن در آن سال‌ها گذاشته شده باشد. بنابر این کسانیکه از تاریخ معاصر ایران سخن گفته‌اند، هر کدام دوره‌ی زمانی خاصی را نقطه عطف تحولات ایران برشمرده‌اند. (لک زایی، ۱۳۹۰: ۲۹) عده‌ای دوره‌ی معاصر را از صفویه می‌دانند با این استدلال که با آغاز صفویه دولت ایرانی با ایدئولوژی تشیع در مقابل عثمانی در غرب و ازبکان در شرق و شمال شرقی شکل گرفت و عملاً یک حکومت مذهبی احیاء شد و در آن دو رکن مهم قدرت دینی و سیاسی با هم ترکیب شده و مرجعیت مذهبی حیات جدیدی پیدا کرد لذا مبدأ و مبنای تاریخ معاصر را دوره صفویه می‌دانند.

برخی دیگر از مورخین احیای اندیشه دولتمداری ایرانی با صفویان را دلیل کافی برای شروع «دوران معاصر» در تاریخ ایران نمی‌دانند بلکه «معاصر» شدن را مشروط به آغاز روند صنعتی شدن، تجدد، زوال نظام ایلاتی و قومی و دیگر مشخصه‌های دولت مدرن می‌دانند لذا قرن بیستم و انقلاب مشروطه را مبنای معرفی تاریخ معاصر معرفی می‌کنند.

اما با توجه به موضوع این تحقیق، آنچه بیش تر مبنای تاریخ معاصر و مورد نظر است و در نگاه ما از دوره‌ی معاصر حاصل می‌شود اینست که معاصر بودن را نمی‌توان از یک روز خاص مشخص نمود بلکه این مفهوم می‌تواند با توجه به شرایط غالب بر زمان و مکان متغیر باشد. لذا «معاصر بودن» صرفاً در قالب و فرم گنجانده نمی‌شود و مهم این است که معیاری داشته باشیم و بدانیم این معیار در کدام بخش حضور دارد و ارتباط آن با ما چه مقدار است.

بر همین اساس نقطه شروع تحولات ایران معاصر زمانیست که ایران، متعاقب شکل‌گیری مدرنیته در غرب، از این شرایط متأثر شده است. نفوذ فزاینده و حضور غرب در ایران ابتدا سیاسی و همراه با قدرت و توانمندی مادی بود و در سایه سیاست‌های استعماری دولت‌های مغرب زمین صورت گرفت. در این مرحله از تعامل غرب با کشور ایران شاهد تاثیر پذیری اندیشه ورزان و نخبگانی هستیم که به خوبی در جریان مشروطه به منصف ظهور رسید و در عصر پهلوی به شکل کاملاً مهاجم و گسترده نمود پیدا کرد. این نوع رویارویی و مواجهه‌ی با پدیده‌ی مدرنیسم و شکل‌گیری لایه‌ی سوم در هویت ایرانی در کنار لایه‌های باستانی و اسلامی؛ منجر به بروز بحران هویت و همچنین چالش‌های سیاسی در جامعه ایران گردید و به دنبال آن جنبش‌ها و نهضت‌های همچون:

قیام تنباکو، نهضت مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت، قیام پانزده خرداد و انقلاب اسلامی شکل گرفت.

انقلاب

انقلاب یکی از موضوعات کلاسیک اندیشه اجتماعی بشر است. کتاب پنجم از رساله‌ی سیاست ارسطو به بررسی انقلاب و علل آن اختصاص یافته است. واژه انقلاب از باب انفعال و ریشه مجرد آن ((قلب)) می‌باشد. در زبان فارسی به معنی حالی به حالی شدن، دگرگون شدن، برگشتن، تغییر و تحول و تبدل آمده است. (دهخدا، ۱۳۴۶: ۱۳) در زبان انگلیسی و فرانسه معادل کلمه Revolution است. این واژه ابتدا از اصطلاحات علم اختر شناسی بوده که بر حرکت دورانی و منظم ستارگان دلالت می‌کرد و به تدریج در علوم طبیعی اهمیت یافته و سپس برای نخستین بار در سده هفدهم به صورت یکی از اصطلاحات سیاسی بکار گرفته شد. (بابائی، ۱۳۸۲: ۱۱۲) نظریه پردازان علوم سیاسی و اجتماعی هر یک بر مبنایی خاص تعریفی از انقلاب ارائه کرده‌اند. برخی بر مبنای نیت انقلابیون و پاره‌ای بر اساس آثار و نتایج انقلاب این واژه را تعریف کرده‌اند.

از معروفترین تعاریف می‌توان به تعریف ساموئل هانتینگتون اشاره نمود:

انقلاب یک دگرگونی سریع، بنیادین و خشونت‌آمیز داخلی در ارزش‌ها و اسطوره‌های مسلط جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، فعالیت‌های حکومتی و سیاست‌های آن است. (هانتینگتون، ۱۹۶۸: ۲۶۴)

این تعریف از یک سوء انقلاب‌های نا موفق را حذف می‌کند و از سوی دیگر انقلاب را از پدیده‌های مشابه دیگر متمایز می‌کند. استاد شهید مطهری در تعریف انقلاب می‌گوید: انقلاب عبارت است از طغیان و عصیان مردم یک ناحیه و یا یک سرزمین علیه نظم حاکم موجود برای ایجاد نظمی مطلوب. (مطهری، ۱۳۶۲: ۲۹) از این رو ایشان ریشه انقلاب را در دو چیز می‌داند ۱- نارضایتی و خشم از وضع موجود ۲- آرمان یک وضع مطلوب.

از نگاه شهید آیت الله سید محمد باقر صدر، انقلاب جنبشی سر سختانه و بر مبنای اصول مکتب معینی است که دبا درک واقعیت‌های موجود، به دنبال تغییر و دگرگونی بنیادین در تمامی ابعاد زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی و معیارها، اصول و ارزش‌های حاکم است. (جمشیدی، ۱۳۷۷: ۱۲۰)

انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی مفهومی گسترده‌تر از آنچه در تعریف انقلاب گفته می‌شود دارد چراکه با اینکه

بسیاری از تعاریف می‌تواند بر انقلاب اسلامی منطبق باشد اما در تحلیل نهائی نمی‌تواند جامع و مانع باشد. این انقلاب دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که آنرا از سایر انقلاب‌های اجتماعی بزرگ جهان متمایز می‌کند. بر اساس آموزه‌های دینی، انقلاب نوعی جهاد داخلی است و انگیزه‌ی عمده‌ی آن آرمان خواهی و عقیده است و تجدید حیات اسلامی در ابعاد مختلف در جهان اسلام متعاقب انقلاب اسلامی ایران نشانگر عمق این تاثیرگذاری است.

انقلاب اسلامی از دو واژه «انقلاب» و «اسلام» ترکیب یافته است در اینجا انقلاب وسیله و اسلام هدف می‌باشد در واقع مردم و رهبری انقلاب به وسیله انقلاب تلاش کردند که اسلام را به عنوان یک مکتب اجتماعی و سیاسی مجدداً احیا نمایند. هدف اصلی انقلاب اسلامی، انسان سازی بود که این هدف را در دو بعد فردی و اجتماعی تعقیب می‌کند. بنابراین انقلاب اسلامی یک دگرگونی ((اجتماعی - سیاسی)) ریشه‌دار و اساسی بود که با جایگزینی نظام سیاسی نوین و انتقال ناگهانی قدرت همراه شد.

هویت ایرانیان در گذرگاه تاریخ

هویت ایرانی به عنوان یک مفهوم تاریخی، ماهیتی فرهنگی دارد و با هویت ملی به عنوان مفهومی سیاسی که بار معنایی محدودتری دارد؛ متفاوت است. هویت ایرانی قبل از هر چیز با مفهوم سرزمین ایران مقارنت پیدا می‌کند. کشوری که اکنون ایران نامیده می‌شود، در واقع بخشی از ایران تاریخی است. واقعیت این است که ایران سرزمینی است که همواره اقوام مختلفی در آن وارد شده رشد کرده و هر کدام آثار و نشانه‌های خود را در فرهنگ و تمدن آن باقی گذاشتند. اهمیت این مرز و بوم کهن در طول تاریخ علاوه بر وسعت آن، ریشه در ویژگی‌های مهم دیگری دارد. این سرزمین به دلیل موقعیت خاص تاریخی و جغرافیایی همواره از مراکز مهم تمدن ساز در جهان به حساب آمده و نام آن در کنار تمدن‌های کهن؛ چون آشور، کده، بابل، سومر، مصر، یونان و فنیقیه با عظمت یاد شده است. (نجفی و فقیه حقانی، ۱۳۹۲: ۳۲)

با نگاهی تاریخی و با توجه به مولفه‌های هویتی ایرانیان، تاریخ پرفراز و نشیب ایران را می‌توان در دوره‌های زیر مورد اشاره قرار داد: ایران باستان، از ورود اسلام تا آغاز صفویه، از آغاز صفویه تا نهضت مشروطیت، از مشروطیت تا ظهور سلسله پهلوی، دوره پهلوی و مبارزات انقلابی و دوره‌ی جمهوری اسلامی.

نکته مهم آنست که جامعه ایران در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود همواره دارای هویت دینی

بوده است در واقع دین باوری یعنی همانا اعتقاد داشتن به مرکزیت خدایی که همه جا حاضر است، همیشه با فرهنگ ایرانی همراه بوده است. (رجایی، ۱۳۸۲: ۱۰۹) اولین پادشاهی بزرگی که در فلات ایران شکل گرفت و به ۲۵۰۰ سال پیش باز می‌گردد، حکومت هخامنشیان است که کوروش بنیان گذار آنست و از وجهه‌ای کاملاً مذهبی برخوردار است. و برخی از مفسرین و مورخین او را ذو القرنین می‌دانند.

مهم‌ترین رویداد تاریخ کهن ایرانیان که نقطه عطفی در تحولات سیاسی - اجتماعی این سرزمین به‌شمار می‌رود، ظهور اسلام و ورود همسایگان عرب با بیرق دین جدید به سرزمین ایران بوده است. این رخداد اولین تصادم میان فرهنگ ایرانی آریایی و فرهنگ سامی بود که محملی از آیین جدید به همراه داشت. بنا براین هویت ایرانی در قرون اولیه اسلامی از دو آیین مایه گرفت: آیینی از گذشته باستانی که آمیزه‌ای از ادبیات، فرهنگ و روح ایرانی ایرانی بود و دین جدید که دگرگونی ژرفی را در فکر و هویت ایرانی به وجود آورد. این آمیزه جدید نسل نوینی ساخت که اگر چه ایرانی را در عمق روح خود نگاه داشت و دین جدید را در درونی‌ترین لایه‌های خود پذیرا شد، اما آنرا مغایر با دین جدید ندید؛ آتشکده‌ها تبدیل به مسجد گردید، نمازها و نیازها تنها تغییر شیوه دادند و حتی در جاهایی نماز به زبان فارسی خوانده می‌شد، نام‌های قدیمی جا به جا گردید و رسم‌های کهن چون نوروز و سده و مهرگان و غیره بر جای ماندند، سبک‌های معماری بناهای ساسانی متروک نشد. (زهیری، ۱۳۷۹: ۱۹۴)

با ورود اسلام، هویت ایرانیان تحت عنوان هویت ایرانی - اسلامی و بر دو پایه و شاخصه شکل می‌گیرد که عبارتند از ایرانییت و اسلامیت. ایرانییت به وجوهی از هویت جمعی ایرانیان اشاره دارد که در طول تاریخ چند هزار ساله ایران شکل گرفته و به عنوان بخشی از شخصیت هر ایرانی درآمده است. نمود این وجه از هویت جمعی ایرانیان را می‌توان در فرهنگ، سنت، آداب و رسوم، اسطوره‌ها، شیوه زندگی و مواردی از این دست مشاهده کرد.

کشور ایران حدود نه قرن، یعنی تا زمان فراز آمدن صفویه از وحدت سیاسی و قومی محروم است. در این دوران، استعداد و فعالیت ایرانیان به رغم نداشتن استقلال کامل سیاسی، به عنوان یک ملت، با فرهنگ کهن در زمینه‌های گوناگون بروز کرد و خصیصه بارز این مرحله تولید فرهنگی در چارچوب حاکمیت سیاسی مسلمانان است.

از آغاز صفویه تا نهضت مشروطیت

مفهوم سیاسی ایران، در معنای سرزمین یکپارچه و حکومت واحد، در دوره‌ی صفویه دوباره احیاء می‌شود و شاهد شکل‌گیری هویت جدید با تمرکز بر ملیت ایرانی و مذهب تشیع هستیم. صفویان توانستند با تکیه بر ارزش‌های شیعی - ایرانی، هویت ایرانی را در قالب یک دولتمداری قدرتمند باز تولید کنند. در این دوره با استقرار دولت مرکزی، اتحاد سیاسی و مذهبی بازگشت و مفهوم ایران پس از نهمصد سال فترت، تعین و تشخیص سیاسی و دینی پیدا می‌کند و شالوده تحول و تکامل هویت ملی در عصر جدید می‌شود. نقطه ثقل سیاست‌ها در فرآیند هویت‌سازی بر روی تشیع به عنوان عنصر اصلی وحدت ملی و عامل ایرانی به صورت تبعی متمرکز شد. در واقع هدف صفویه از احیاء و ترویج تشیع تقویت انسجام داخلی و وحدت سیاسی کشور در مقابل دشمنان خارجی بود و آنان توانستند پس از چند قرن گسستگی سیاسی، وحدت و هویت سیاسی - ملی را به ایران ببخشند.

مهم‌ترین مسئله در عصر صفوی حضور دین در عرصه سیاست و تعامل دین با دولت نوپای صفوی است. در دوره‌ی اسلامی تا روی کار آمدن صفویان، ایرانیان از هویت دینی به عنوان یکی از عناصر هویت برخوردار بودند اما در دوره‌ی صفوی مذهب شیعه از یک نیروی اجتماعی به یک نهاد رسمی هویت بخش در ایران مبدل گشت و نقش بی‌بدیل خود را در تکوین هویت ایرانیان بر عهده گرفت بنابراین مهم‌ترین کارکردهای مذهب در هویت بخشی به جامعه عصر صفوی عبارتند از: ایجاد وحدت مذهبی در سراسر کشور، تشابه‌سازی و تمایز بخشی به عنوان یک عنصر هویت بخش، بر عهده گرفتن نقش ناسیونالیسم مذهبی برای حفظ کیان کشور و ملت، بر عهده گرفتن نقش اساسی در حفظ استقلال ملی در برابر دو قدرت سنی مذهب عثمانی و تورانی، ایفای نقش مشروعیت بخش برای حکومت صفوی و ایجاد نظام حقوقی برای حکومت صفوی. (گودرزی، ۱۳۹۱: ۵۳) بدین سان مذهب شیعه توانست در نقش مذهبی فراگیر و در عین حال متفاوت با سایر مذاهب در در آگاهی بخشی و ایجاد تعلق خاطر در ایرانیان در عصر صفوی به کار آید و حلقه گمشده هویت ایرانیان را تکمیل نماید.

از مشروطیت تا ظهور سلسله پهلوی

تاریخ معاصر ایران را می‌توان تاریخ چالش هویت دانست چراکه با ظهور سلسله قاجاریه وحدت ملی به نوعی تضعیف شده و هیئت حاکمه نیز درک لازم جهت مقابله با چالش‌ها را نداشت و از طرف دیگر نخبگان حاکم بر ایران از وحدت سیاسی لازم برخوردار نبودند.

از ویژگی‌های مهم جامعه ایران در قرن نوزدهم وجود اختلافات فرقه‌ای، قومی و گروهی بود. پراکندگی و تشتت، شکل‌گیری آگاهی ملی را مانع می‌شد و مقاومت اجتماعی در برابر دولت خودکامه را ناممکن می‌ساخت. قاجارها از اختلافات اجتماعی برای تدام حکومت خود نهایت استفاده را می‌بردند و حتی در تشدید آن می‌کشیدند. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۴)

هرچند که شاهان قاجار تلاش می‌کردند با توسل به مذهب و اندیشه سنتی ایرانی که سلطنت را ارج می‌نهد، اطاعت مردم را به دست آورند اما به تدریج عوامل متعددی موجب تضعیف و تزلزل روابط قدرت گردید و از طرفی شکست‌های متوالی از دولت‌های روس و انگلیس و جدا شدن بخش‌های وسیعی از کشور، اعتبار و اقتدار قاجارها را از بین برد.

نفوذ بیگانگان به ویژه از نیمه دوم این قرن که شاه و دربار را بازیچه دست خود قرار دادند، موجب خشم علماء و توده‌های مردم شده بود و هر چه که ضعف و عقب ماندگی ایران و ناتوانی و بی‌لیاقتی شاهان بیشتر نمایان می‌شد، قاجارها منفورتر می‌شدند.

از سوی دیگر مشروعیت قاجارها به لحاظ نظری نیز متزلزل بود چرا که آن‌ها نتوانستند همانند صفویه مشروعیتی مذهبی به دست آورند و علماء هم قاجارها را همانند صفویه یکسان نمی‌دیدند و بارها مشروعیت آنان را زیر سوال می‌بردند. همچنین اندیشه سنتی سلطنت که شاهان را ظل الله می‌دانست و آنان را واجب‌الاطاعه قلمداد می‌کرد، با مخالف علماء و ورود اندیشه‌های جدید رنگ باخت. خلاصه آنکه نظام از حیث ساختار قدرت، نوعی حکومت ملوک‌الطوایفی بود و از لحاظ شیوه‌های اعمال قدرت نیز حکومتی استبدادی محسوب می‌شد و شرایط اجتماعی و اقتصادی کشور نیز وضعیت مطلوبی نداشت.

در این شرایط و با ظهور و گسترش تمدن جدید غربی که با پیشرفت علم و تکنولوژی و غوغای دنیای صنعتی، قدرت افسون‌کننده خود را به دیگران نشان می‌داد، دوران حیرانی و پریشانی ایرانیان آغاز شد. فلسفه جدید تمدن غرب با ایمان به عقل و تجربه، بر نگاهی تازه به جایگاه انسان در طبیعت استوار بود. دست آوردهای این تمدن که دگرگونی ژرفی در باورها و فرهنگ انسان اروپائی پدید آورده بود، با شتاب فراوانی عالم گیر شد و به طور غافلگیرکننده‌ای سایر جوامع را دستخوش تحول ساخت. با ورود اندیشه‌ها و باورهای غربی به عنوان سنت جهانی، هویت ایرانی دچار نوعی نابسامانی گشت و تحولاتی که در عرصه صنعت به ویژه صنایع نظامی و اقتصادی پدید آمد، استقبال از دوران جدید را آغاز کرد. کم‌کم مفاهیم تجددگرایانه در عرصه فکر و اندیشه و به شکلی مقلدانه در عرصه کنش‌های نخبگان وارد شد و تاثیرات فکری بسیاری بر ایرانیان نهاد و آنان را به فکر فرو

برد، جنگ‌های ایران و روس و شکست ایران در این عرصه امری بود که موجب شد این سوال اساسی عمیق در ذهن ایرانیان شکل بگیرد که چرا ما عقب مانده‌ایم و غرب پیشرفت کرده است. با تولد انسان مدرن در عصر رنسانس، عصر تازه‌ای از تاریخ تمدن بشری به وجود آمد که خواهان تعریف جدیدی از هویت خود بود ((من مدرن به عنوان فاعلی خود مختار ظهور کرد که دلیل وجودی خود را در هستی خود جستجو می‌کرد و نه در اصول متعالی و رای جامعه)). (توحید فام، ۱۳۸۰: ۳) ورود مدرنیته غرب به سایر نقاط، جهان را به شیوه‌های متفاوتی تحت تاثیر قرار داد، جامعه سنتی ایران نیز در تعاملات خویش با غرب بدون تاثیر باقی نماند و در نتیجه، این برخورد منجر به پیدایش لایه سوم در کنار لایه‌های هویت ایرانی - اسلامی شد. حضور مدرنیته و به طور کلی عناصر اندیشه غربی در ایران، تاثیرات فراوانی در هویت ایرانیان داشته است.

گر چه در آغاز ورود اندیشه‌ی تجدد در ایران، نگاه‌های رد کامل و یا تسلیم کامل بیشتر به چشم می‌خورد اما با گذشت زمان و تعامل مناسب با اندیشه تجدد برخورد گزینشی نسبت به عناصر مثبت و منفی آن صورت گرفت و نتیجه آن شد که برخی از آثار آن اندیشه در افکار ایرانیان اثر گذاشته و تجدد به عنوان لایه‌ای از هویت ایرانیان درآید. (درخشه، ۱۳۸۸: ۶۳) در مجموع رویارویی سنت‌های ایرانی و دینی جامعه ایرانی با ارزش‌های برآمده از تمدن جدید، در حوزه هویت و رفتار ایرانیان، به ویژه نخبگان فکری و سیاسی، تاثیرات عمیقی بر جای گذاشت در این راستا تاثیر پذیری هویتی ما از غرب سه نوع بوده است: ۱) در فرهنگ غرب عواملی وجود دارد که ما آن‌ها را قبول نموده و به نوعی بومی کرده‌ایم. عواملی چون قانون مداری، مردم سالاری، تکنولوژی و ... را پذیرفته‌ایم و به هویت خود افزوده‌ایم. ۲) عوامل ویرانگری که در هویت غربی وجود دارد که همیشه نگران آن بوده‌- ایم که که به هویت اسلامی - ایرانی ما لطمه بزند. ۳) عامل خود آگاهی که می‌توان آن را در قالب ((باز اندیشی)) نسبت به هویت خود توضیح داد.

بنابراین عصر آشنایی و رویارویی با مدرنیته آغاز دوره‌ی جدیدی در هویت ایرانیان است؛ چراکه تا آن زمان ایرانیان به ساختار خاصی از روابط اجتماعی و سیاسی عادت کرده بودند که تلفیقی از لایه‌های باستانی و اسلامی هویت ایرانی بوده و این هویت هیچگاه خود را در مقابل اسلام نمی‌دانست و چنان دو هویت با هم عجین شده بودند که تغایر بین آن‌ها امکان پذیر نبود. اما آشنایی با پدیده‌ی جدید منجر به پرسش‌هایی درباره هویت خویش شد بنابراین نحوه‌ی مواجهه ایرانیان با تمدن غرب مهم‌ترین پدیده‌ی فرهنگی - تاریخی ایران پس از مواجهه آن با اسلام است. در جریان نهضت مشروطیت شاهد بروز دو دستگی در میان نخبگان جامعه ایران هستیم و تقابل

دو جریان سنتی - اسلامی و مدرنیته غربی محصول این شرایط است. هر چند هر دو جریان بر محدود شدن استبداد و قانون گرایی تاکید می‌کردند اما تفاوت اساسی در این بود که جریان سنتی - اسلامی بحث از محدودیت استبداد و قانون گرایی در قالب شرع اسلام را خواستار بود اما جریان مدرنیته غربی با عنصری به نام نوگرایی، موضوع را در قالب قانون عرف و بر مبنای نگاه اومانیستی و تقابل با مذهب دنبال می‌کرد و به نوعی به دنبال هویت زدایی از ایرانی مسلمان و هویت بخشی به جامعه ایران بر مبنای تقلید از ظواهر تمدن غرب بود. در واقع مشروطیت محل تلاقی و برخورد مولفه‌های دینی هویت ایرانی با بسیاری مفاهیم و پدیده‌های نوگرایانه گردید که همین امر به بروز چالش در هویت ایرانی انجامید. هر چند تجدد گرایان در ساختن هویتی پایدار و با ثبات و مبتنی بر آموزه‌های غربی در جامعه ایران به دلیل وجود هویت راسخ دینی و از طرفی حضور قدرتمند حاملان دین؛ ناکام شدند اما به هر روی نهضت مشروطه که حرکتی اصیل به‌شمار می‌رفت، سرانجام از مسیر اصلی خود منحرف شد و زمینه‌ی روی کار آمدن حکومت پهلوی فراهم گردید.

فرآیند هویت سازی در عصر پهلوی

تجربه نشان داده است روند نوسازی و توسعه در جوامع جهان سوم، بدون توجه به شرائط فرهنگی و مقتضیات اجتماعی و عمدتاً با تکیه بر روش‌ها و برنامه‌های تحمیلی و تقلیدی صورت می‌گیرد. از اینرو، غالب رژیم‌های سیاسی در بستر نو سازی ویا فرایند توسعه، به سکولاریسم روی می‌آوردند. این موضوع، تناقضی را در حکومت‌ها پدید می‌آورد که به جامعه تسری می‌یابد و به ظهور بحران هویت در سطوح مختلف اجتماعی منجر می‌گردد. در چنین اوضاعی، سیاست گذاران و متولیان قدرت، سخت به حوزه‌ی دین می‌تازند و بدین سان هنجارها، ارزش‌ها و هویت جمعی را - که از دین ملهم- اند - نشانه می‌روند. ناکامی و سر خوردگی‌هایی که طی سالیان بعد از مشروطه در ایران پدیدار گشت، زمینه را برای غلبه نگرش‌های افراطی، رادیکالیستی و آرمانی در زمینه نوسازی ایران و پروژه هویت‌ساز فراهم نمود.

در همین راستا نظام ارزشی که در ایران از جانب رژیم پهلوی ترویج می‌شد، عمدتاً با تکیه بر روش‌ها و برنامه‌های تحمیلی و تقلیدی، هنجارهای جامعه ایرانی را در هم ریخت. سیاست‌هایی که در دوره‌ی پهلوی در ایران پی‌ریزی می‌شد، در واقع ائتلافی بود مثلی شکل میان شاه، روشنفکران وابسته و استعمار. آنچه در این دوره در به حاشیه راندن دین و نیروهای مذهبی در ابعاد مختلف آن رخ داد، بخشی به عرفی شدن و فرآیند نفوذ فرهنگ نوین غربی مربوط است و بخشی هم به عرفی

سازی، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری‌هایی که در این دوره به اجرا در آمد.
برنامه‌ها و سیاست‌های مشترک در دوران حکومت پهلوی اول و دوم، در راستای تغییر هویت ایرانیان را در سه محور:
ناسیونالیسم باستان‌گرا، تجددگرایی و مذهب زدایی می‌توان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

الف) بهره‌گیری از ایدئولوژی ناسیونالیسم

حکومت پهلوی در تلاش بود با تبلیغ آرمان‌ها و باورها باستانی ایرانیان و برجسته نمودن عنصر ایرانییت به حکومت شاهی خود مشروعیت ببخشد و موانع بسط و گسترش حاکمیتش که بواسطه سنت‌گرایان و مذهب‌یون جامعه تهدید می‌شد را از میان بردارد. لذا پشت پا زدن به ارزش‌ها و سنت‌های فرهنگی رواج یافت و افتخارات و ارزش‌ها به تدریج به دوران باستان احاله گردید. در حقیقت هدف از باستان‌گرایی کنار زدن فرهنگ مذهبی و اسلامی مردم بود بر همین اساس باستان‌گرایی نیز در خدمت عرفی‌سازی دین به کار می‌رفت و اقدامات مختلف دولت در زمینه بزرگداشت مفاخر ملی، نام‌گذاری شهرها، ترجمه متون پهلوی، تشویق به پارسی‌نویسی، تغییر تقویم، تاسیس نهادهای نوپدید همچون فرهنگستان زبان فارسی، پرداختن و تبلیغ نژاد آریایی، پرداختن به تاریخ شاهان قدیم و نشان دادن عظمت دولت‌های شاهنشاهی، بازسازی آثار باستانی ایران، برپایی جشن‌ها و سیاست‌هایی از این دست همه در راستای: ۱- معرفی رژیم سلطنتی به مثابه برترین آلترناتیو ۲- تغییر بنیادهای فرهنگی و هویتی ۳- تحکیم و تقویت احساسات و گرایش‌های ناسیونالیستی و ۴- جانسپین کردن اسطوره‌ها و فرهنگ کهن شاهنشاهی به جای باورها و اعتقادات اسلامی در ذهن مردم ایران، ارزیابی می‌شود که هدف نهایی، ایجاد هویت جدید برای ایرانیان بود.
بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که حکومت پهلوی، مشروعیت خود را در قالب هویت ایران باستان با گرایش به تجدد تعریف می‌کرد اما از آنجا که این ایدئولوژی، متعارض با هویت ایرانی - اسلامی بود و مولفه‌های اسلامی در هویت ایرانیان نادیده انگاشته شده بود، واکنش جامعه را به دنبال داشت و اثرات نامطلوب این سیاست نامانوس نیز به زودی هویدا گشت.

ب) تجددگرایی

تجددطلبی و ترقی به مفهوم تاریخی، پدیده‌ای است که از آن به عنوان سازنده تمدن جدید غربی یاد می‌شود از دیدگاه دانش سیاسی و جامعه‌شناسی، به مفهوم تغییر و تحول و تکامل هیئت جامعه است. با بررسی افکار و آرای نوگرایان ایرانی می‌توان گفت تجددطلبی در ایران سه مرحله را طی

کرده است. این مراحل نخست با غربگرایی آغاز می‌شود، سپس به غربزدگی و بعد به باستان گرایی توأم با غربزدگی معطوف می‌شود.

برپا کردن جامعه‌ای شبیه جوامع غربی، که اصطلاحاً به آن فرهنگی مآبی گفته می‌شود، روح حاکم بر تجدد دوره‌ی پهلوی می‌باشد. از جمله اقداماتی که در این زمینه انجام شد نخست کوشش برای وارد ساختن بخش‌هایی از دانش غربی؛ خصوصاً دانش فنی و نظام حقوقی جدید و سپس، تلاش برای فراگیری الگوهای زندگی سبک اروپایی و تغییر صورت زندگی در ایران بود. روی هم رفته اعزام مستمر و گسترده دانشجویان به غرب و دعوت از متخصصان و کارشناسان غربی برای تصدی امور کلیدی کشور، از این ارزش بنیادی در تجدد حکایت می‌کند که بنا نهادن جامعه‌ای به سبک فرنگ، کشور را پیشرفته و متمدنی می‌سازد که البته اجرای این امر به صورت ظاهری بود نه بنیادی. (فیوضات، ۱۳۷۵: ۵۳)

اقدام دیگر پهلوی اول تاسیس ارتش مدرن بود، وی با ایجاد ارتش مدرن و یکپارچه، ارتش را به عنوان پایگاه قدرت خود در مرکز توجه قرار داد، اما ارتش تأمین کننده پایگاه قدرت بود نه پایگاه مشروعیت. لذا کسب مشروعیت سیاسی مورد توجه رضاشاه قرار گرفت. چرا که فرهنگ ایرانی برتری پایگاه مشروعیت از پایگاه قدرت را همیشه خواهان بوده است. در نتیجه ارائه یک چهره اسطوره‌ای امری بود که بر کسب مشروعیت مورد توجه رضاشاه قرار گرفت. (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۱۶۷) وی از ارتش به عنوان وسیله‌ای برای ایجاد هویت ملی، تسریع آهنگ نوسازی و تغییر ساختار دولت استفاده کرد و شورش‌های عشیره‌ای و منطقه‌ای و قومی را سرکوب نمود.

جلوه دیگر سیاست‌های تجدد گرایانه حکومت پهلوی را می‌توان در «انقیاد بدن» و اعمال کنترل بر پوشش و ظواهر به عنوان بارزترین تجلی انضباط و انقیاد مشاهده نمود. لباس مردمان هر کشوری، معرف هویت و فرهنگ آن کشور است و در کشوری مثل ایران که دین در تمام ابعاد زندگی مردم حضور و نمود، لباس و نوع پوشش نیز از این مؤلفه تأثیری عمیق می‌پذیرد. از این رو، صیانت از این ارزش و هنجار اجتماعی دارای بعد ملی و دینی است که در این دوره مورد حمله قرار گرفت.

از ابتدای دهه ۴۰ پهلوی دوم، با حمایت غرب فصل تازه‌ای را در ساختار اجتماعی ایران گشود و ایران را به دور تازه‌ای از عصر نوسازی وارد کرد و آن را ((عصر تمدن بزرگ)) نام گذاری کرد. بدین ترتیب دوره‌ی دوم تجدد گرایی آمرانه آغاز گردید و مظاهر و تجلیات تمدن غرب با شتاب فراوانی وارد جامعه ایران گردید بدون آنکه در این اقتباس، منطق و عقلانیتی به کار رفته باشد.

لذا غرب گرایی در این دوره بیشتر متکی بر احساسات بود تا عقلانیت، و بر فرآیند اصلاحات، عقلانیت چندان حکم فرما نبود. تقلید و اقتباس از پوسته بیرونی و ظاهری تمدن غرب، بدون توجه به تحولات تاریخی و زیرساخت‌های جامعه غربی، ویژگی مهم این دوره است. پهلوی اول و دوم و بسیاری از روشنفکرانی که در پشت صحنه کارگردانی را بر عهده داشتند، با برداشتی سطحی از مدرنیسم سعی در اجرای آن در ایران داشته و فکر می‌کردند بر معضل بزرگ عقب ماندگی کشور غلبه خواهند نمود. لذا مسائلی چون تغییر نوع پوشاک مردان و زنان، رواج مدهای غربی و وسایل زندگی نو، ایجاد کلوپ‌ها و باشگاه‌ها، برگزاری میهمانی‌های مختلف همراه با رقص و موسیقی و بسیاری از چیزهای دیگر به تقلید از غرب انجام شد. به تعبیر دکتر کاتوزیان، فهم نادرست ماهیت و علل و عوامل مدرنیسم اروپایی تا بدانجا تنزل کرده بود که معیار پیشرفت را در کلاه لکنی (شاپو)، کشف حجاب و حتی توالد فرنگی و وان حمام می‌دیدند. (بصیرت منش، ۱۳۷۶: ۴۶) در واقع هدف اصلی آن‌ها گسترش طرز تفکر و نحوه سلوک غربی و ایجاد رفتاری شبه غربی در سطح همه طبقات و گروه‌های اجتماعی بود. مروری بر سخنرانی‌ها و تبلیغات رسمی و نهادی در این دوره نشان می‌دهد که آن‌ها تماماً بر گسترش سبک زندگی غربی به عنوان تنها سبک زندگی مطلوب تاکید می‌کردند. هویت سازی در عصر پهلوی از یک سو با فرهنگ ایرانی متعارض بود و از سوی دیگر با آموزه‌های دینی رویارویی جدی داشت جملگی این اقدامات و اصلاحات فرهنگی برای ایجاد هویت جدید صورت می‌گرفت و در واقع درک دولت نوگرا از تمدن جدید، سلوک و رفتار تجدد مابانه و تغییر در ظواهر بود نه شکوفایی اندیشه و فرهنگ. (عیوضی وهراتی، ۱۳۹۰: ۶۸)

در مجموع، تاسیس سلسله پهلوی و سیاست‌های اتخاذی این حکومت را باید سرآغاز فصلی جدید در هویت سازی ایرانیان به‌شمار آورد. هویت سازی دولت مطلقه پهلوی، که از آن تحت عنوان هویت ایرانی متجدد یاد شده است، شکل خاصی از هویت اجتماعی را ایجاد کرد اما در بلندمدت بی‌اعتنایی و بلکه ضدیت با بنیادهای هویتی ایرانیان موجب واکنش جامعه ایران نسبت به این سیاست‌های هویتی گردید.

ج) مذهب زدایی

بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی ایران معاصر بیانگر این موضوع است که مذهب در تمام لایه‌های اجتماعی جامعه ایران نفوذ دارد و این مسئله ایجاب می‌کند در هر برنامه و حرکت اصلاحی توجه به مذهب مد نظر باشد. سازگاری میان هویت ایرانی و اسلامی موجب گردیده بود که تقابلی

میان دو عنصر دین و ملیت بروز ننماید و حتی در عصر قاجار شور مذهبی موجب پیروزی جنبش‌های ضد استعماری و استبدادی گردید و نهضت مشروطه با تکیه بر نهاد مذهب و روحانیت به ثمر نشست. نکته مهمی که باید به آن اشاره کرد اینست که با مواجهه جامعه ناآماده ایران با تمدن و مدرن‌سیم شاهد شکل‌گیری رویکرد همراه با حرص و ولع و سراسر احساسی نسبت به غرب و مظاهر تمدنی آن هستیم این موضوع سبب گردید تجدد گرایی و تقابل با دین و مذهب، به وجه شاخص حکومت پهلوی بدل گردد و این حکومت استبدادی با کمک فکری روشنفکران غرب زده در مقام سیاست گذاری؛ توانست به اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های مورد نظر بپردازد. هر چند که پهلوی اول قبل از رسیدن به سلطنت و حتی در اوائل سلطنت خود به دلیل نمایش‌های مذهبی توانسته بود حمایت برخی از علما و روحانیون را جلب نماید اما طولی نکشید که ماهیت واقعی خود را نشان داد و با تمام قدرت به جنگ با مذهب و نهادهای مذهبی پرداخت. بنابراین تضعیف ارزش‌های دینی در کارکردی تعاملی را باید بخش دیگری از برنامه‌های مدرن سازی و نوسازی فرهنگی حکومت پهلوی محسوب نمود. با نگاهی به کارنامه حکومت پهلوی می‌توان اذعان داشت که این حکومت در راستای اهداف خود اقدام به برنامه‌ریزی و تاسیس نهادهائی نمود که کمترین اعتنائی به مذهب نداشت. پهلوی دوم از ابتدای دهه چهل با حمایت غرب، فصل تازه‌ای در ساختار اجتماعی ایران گشود و ایران را وارد دور تازه‌ای از عصر نوسازی کرد و آن را «عصر تمدن بزرگ» نامید. این در حالیست که ادعای دفاع از هویت ایرانی و از طرف دیگر تقابل با فرهنگ اسلامی، رفتاری متناقض از جانب دولت پهلوی به‌شمار می‌رود. اگر قصد رژیم واقعاً دفاع از هویت ایرانی بود، می‌باید به آنچه ایرانیان به عنوان هویت خود پذیرفته‌اند، ارج نهد و از آن صیانت کند، نه اینکه به بهانه دفاع از فرهنگ و هویت ملی، ایرانی بودن را تنها به ایران باستان محدود کند و با ایرانی مسلمان و مظاهر دینی او بستیزد.

بحران هویت

بررسی مباحث پژوهشگران معاصر مبین این مسئله است که چنانچه جوامع قصد تقلید نوسازی را داشته باشند و سیاست‌هایی را در پیش بگیرند که غیر همگن با شرایط آن جامعه باشد؛ تزلزل در مبانی هویتی، تعارضات اساسی سیاسی و فرهنگی و تقابل نیروهای اجتماعی و برزو بحران هویت در آن جامعه به وجود می‌آید. بحران هویت اساساً مبتنی بر این باور است که آدمیان برای معنا بخشیدن به زندگی، به تبیین روابط خود با دیگران و با محیط طبیعی در یک نظام ارزشی نیاز دارد و دیگر اینکه هرگاه عناصر اصلی نظام ارزشی سست شوند یا یکپارچگی خود را از دست دهند، هویت

آن جامعه دستخوش عدم تعادل یا بحران می‌شود لذا جوامعی که به انسجام اجتماعی رسیده‌اند و سهم هر یک از عناصر هویتی در هویت آن‌ها به درستی لحاظ شده است به ندرت دچار بحران هویت می‌شوند. در عوض چنانچه هر یک از عواملی که شکل دهنده و قوام بخش هویت یک جامعه است دستخوش دگرگونی شوند و یا از بدنه هویت جدا شوند آن جامعه دچار بحران هویت و به دنبال آن ایجاد شکاف بین جامعه و نظام سیاسی می‌گردد و همین بحران می‌تواند سبب فروپاشی نظام سیاسی - اجتماعی گردد.

از آنجا که جامعه ایرانی متشکل از عناصر هویتی متعددی است که لایه‌های هویتی جامعه ایرانی را تشکیل داده‌اند؛ عدم توجه به به هر کدام از این عناصر و لایه‌ها می‌تواند چه به لحاظ فردی و چه به لحاظ اجتماعی بحران‌هایی را پدید آورد. در واقع هویت ایرانی در طول تاریخ علیرغم تاثیر پذیری از برخورد‌های فرهنگی و تمدنی متعدد و نیز تحمل فراز و نشیب‌ها به ویژه در معرض فرار گرفتن تهاجمات اقوام دور و نزدیک، توانسته بود بر محور ایرانی بودن و اسلامی بودن به عنوان دو رکن اساسی در هویت ایرانیان، تداوم خود را در بستر تاریخ تثبیت کند، اما سیاست‌های هویتی اتخاذی در دوره‌ی پهلوی؛ موجب بروز شکاف‌ها و تعارضات و تنش‌های فرهنگی در جامعه ایران گردید و در این میان بیش از هر چیز سیاست‌های تجدد گرایانه مبتنی بر الگوهای باستانی ایران و افراط در تقلید از ظواهر نوین غرب، در ایجاد این بحران موثر بودند چرا که اساساً اندیشه نوسازی به دلیل کپی برداری آن از الگوهای غربی و عدم تطابق آن با فرهنگ و باورهای اجتماعی جامعه‌ی ایرانی که خمیر مایه مذهبی داشت و نیز عدم آمادگی ایرانیان در پذیرش آن، زمینه بروز بحران هویتی را فراهم نمود. به تعبیر دیگر تکیه پهلوی بر ایدئولوژی نامانوس با هویت اصیل ایرانی، مانع از آن شد که این رژیم مطالبات واقعی جامعه را بکاود و برآورده سازد. درحالی‌که خواست طبقات مختلف جامعه چیز دیگری بود، حکومت پهلوی راه دیگری می‌رفت اما از آنجا که عناصر و مولفه‌های هویت اصیل ایرانی - اسلامی؛ در تار و پود ایرانیان جا گرفته بود شاهد مقاومت در برابر این سیاست‌های هویتی هستیم و بر همین اساس می‌توان گفت از مهم‌ترین علل بروز انقلاب اسلامی، تضاد اساسی و ماهوی بین مولفه‌های هویتی مردم ایران با ذهنیت و عینیت حاکم بر نظام سیاسی پهلوی بود که موجب بروز تضاد و اختلاف بین ساختار اجتماعی و سیاسی می‌شد. در مجموع بواسطه‌ی تعمیق بحران هویت و ایجاد شکاف بین جامعه و نظام سیاسی، بحران سلطه و استیلا از حیث کار ویژه‌ای اجتماعی و سیاسی دامنگیر نظام پهلوی شد و زمینه سقوط آنرا فراهم نمود لذا حوادث سال‌های بعد را می‌توان متأثر و در واکنش به این بحران ارزیابی نمود.

رابطه هویت و تحولات سیاسی - اجتماعی در فرایند مبارزات انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی به عنوان یک رخداد بی‌نظیر سیاسی - اجتماعی و تحول عمیق فکری در عرصه زندگی اجتماعی ایرانیان؛ منشا مباحث و تاثیرهای گوناگونی در فضای جامعه ایران و عرصه‌های بین‌المللی گردید. چنان‌که پیش از این نیز مورد تأکید قرار گرفت این رخداد پاسخ مثبت و گرایشی بود به هویت اصیل ایرانی - اسلامی که در جریان بحران هویت در دوره‌ی پهلوی بر دیگر وجوه هویتی ما چیره شده و توانست با نفی هژمونی هویت‌های پیشین در قالب‌هایی همچون غرب‌گرایی، ایران‌شهری و باستان‌گرایی، شبه‌مدرنیزاسیون و ... با ایجاد هویتی ((معنا ساز)) و ((معنا بخش)) طی یک فرایند تاریخی به صورت الگوی غالب جلوه نماید و هویتی ممتاز را بر پایه‌ی بنیان‌های ارزشی شکل دهد.

در این شرائط وطنی فرآیند مبارزات انقلابی؛ شاهد تکوین و تکون هویت جدید بر مبنای بازگشت به هویت اصیل اسلامی - ایرانی هستیم. اسلام شیعی با آرمان عدالت خواهی و ظلم ستیزی در پاسخ به اندیشه‌ها و گفتمان ضددینی و ناسیونالیستی که رژیم پهلوی در راستای سیاست دین زدائی در جامعه القاء می‌کرد، به مثابه ایدئولوژی راهنمای عمل و رهایی بخش جلوه‌گر شد و جریان فکری اسلام فقهتی و ولایتی (گفتمان اسلام سیاسی) به رهبری امام خمینی ره و با دغدغه حفظ هویت اصیل ایرانیان وارد عرصه گردید. این جریان فکری که در اعماق جان مردم ایران پایگاهی بسیار قوی و مستحکم داشت به دلیل قابلیت انطباق با ارزش‌های عمومی جامعه و ازطرفی ناکارآمدی ایدئولوژی‌های رقیب؛ توانست بر سایر اندیشه‌ها و گفتمان‌ها فائق آید و الگویی بدیع از نظام سیاسی را پایه‌گذاری کند. گفتمان هویتی بروز یافته در فرآیند انقلاب اسلامی با نقد گفتمان‌های پیشین و بحرانی دانستن عناصر آن در صدد ارائه‌ی یک گفتمان بدیل هویتی برآمد و توانست به یک عنوان یک دال متعالی معنا بخش به تنها مرجع وضع هویت غالب مبدل گردد و طی فرآیند هویت سازی انسجام از دست رفته‌ی ناشی از بحران هویت را به جامعه برگرداند. در واقع رفتار انقلابی مردم ایران یک نه‌ی بزرگ تاریخی به گفتمان پهلوی و منظومه‌ی هویتی آنان بود. این انقلاب با بهره‌گیری از ظرفیت فرهنگی و هویتی ضمن بسیج توده‌های مختلف مردم، توانست بین عناصر اصلی هویت یعنی اسلام و ایران اعتدال و توازن برقرار و تحولی بنیادین در نظام ارزشی ایجاد نماید که بازنمائی، خود فهمی و هویت‌یابی فرهنگی و به دنبال آن پیروزی بر استبداد و استکبار محصول این فرآیند بود.

بنابر این و از آنجا که از عمده‌ترین تفاوت انقلاب اسلامی ایران با سایر انقلاب‌ها؛ فرهنگی و

هویتی بودن است، لازم است آن را از منظر هویت فرهنگی به عنوان زمینه اصلی وقوع این انقلاب مورد بررسی دهیم و لازمه‌ی ارائه‌ی فهمی دقیق و همه جانبه از انقلاب اسلامی، بهره‌گیری از روش‌هایی است که بتواند با اتخاذ رویکردی تحلیلی و جامع به کنه معانی و کنش‌های اجتماعی بروز یافته در جنبش‌های اجتماعی دست یابند. بر اساس روش اسکینر با تلفیق دو روش قرائت متنی و زمینه‌ای، به خوبی می‌توان به تبیین گزاره‌های تاثیر گذار در فرآیند مبارزات انقلاب اسلامی پرداخت. در این خصوص لازم است به بررسی و تحلیل جریان‌های مخالف فکری و سیاسی مبارز به ویژه اندیشه سیاسی مسلط در فرآیند مبارزات انقلاب پردازیم.

جریان‌های فکری و سیاسی در فرآیند مبارزات

شناخت و تحلیل درست تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر به ویژه دوره‌ی مبارزات انقلاب اسلامی، مستلزم شناخت دقیق جریان‌ها و گروه‌های فکری و سیاسی می‌باشد. مقصود از جریان سیاسی، یک حرکت سیاسی پویا و زنده است که با برخورداری از ایدئولوژی مشخص و گرایش-های فکری درونی به مدد رهبران خود بر نظام سیاسی و نیز اقشار مختلف جامعه تأثیر می‌گذارد و جبهه، جناح، حزب، سازمان یا نهاد و گروه ویژه خود را بنیان می‌نهد. (دارابی، ۱۳۸۸: ۲۷) بدین روی شناخت صحیح مسائل هر جامعه و تحلیل درست از وقایع، بدون شناخت ماهیت جریان‌های فکری - سیاسی غیر ممکن است.

تاریخ جامعه ایران به ویژه در دوره‌ی معاصر شاهد پیدایش سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی با ایدئولوژی‌ها و دیدگاه‌های مختلفی است که هرچند اهداف متفاوتی را دنبال می‌کردند اما فارغ از شیوه‌ی مبارزه، روی آوردن این جریان‌ها به رفتار انقلابی را می‌توان در بروز بحران هویت ناشی از سیاست‌های حکومت پهلوی ریشه‌یابی نمود. رژیم پهلوی به دلیل ناتوانی در تالیف عناصر هویت ایرانی و به حاشیه راندن برخی وجوه اساسی آن، جامعه را دچار بحران هویت نمود و به دنبال آن مقاومت در برابر رژیم نمایان شد. در این میان سه جریان: مارکسیست‌ها و چپ‌گرایان، ملی‌گرا یا ناسیونالیست و جریان مذهبی یا اسلام‌گرا حیات سیاسی جامعه ایران را تحت تاثیر قرار داده و هر کدام در صدد ارائه‌ی گفتمان هویتی خاص خود برآمدند اما دو جریان مارکسیست و ملی‌گرا نتوانستند به جریانی فراگیر تبدیل شوند چراکه در رویارویی مارکسیست‌ها و اسلام‌گرایان، گفتمان اسلام انقلابی در دو عرصه‌ی رادیکالیسم و ضدیت با امپریالیسم از گفتمان چپ پیشی گرفت و توانست آن را با شیوه‌ای تازه و به زبانی اسلامی برای توده‌ی مردم قابل فهم کند و دسترسی به آن را بسیار

ساده نماید. واژه‌ای همچون امپریالیسم در گفتمان چپ، به واژه‌ی استکبار در گفتمان اسلامی بدل شد. همچنین جریان ملی نیز به دلیل عدم توانایی در برقراری رابطه نزدیک با گروه‌های مذهبی و توده‌های مختلف جامعه و از طرفی غیر بومی بودن برخی آموزه‌ها، فقدان تجربه تاریخی و همچنین انشعابات درونی، نتوانست امکان ایفای نقش موثر در دوران مبارزات را به دست آورد و در این بین جریان اسلام‌گرا با رویکرد فقهاتی و و لایتی توانست به کانونی معنا بخش و محوری تبدیل شده، انسجام و همبستگی لازم را به دست آورده و به اهداف مورد نظر برسد.

عوامل تفوق جریان اسلام‌گرا

اگر بخواهیم تعریفی از هویت ایرانی چه قبل و چه بعد از ورود اسلام به ایران داشته باشیم، بدون شک جامعه‌ی ایران را جامعه‌ی دین‌دار می‌یابیم. ارتباط سریع توده‌ها با جریان مذهبی انقلاب نیز ناشی از هویت دینی و روحیه‌ی دین‌باورانه‌ی ملت ایران ارزیابی می‌شود چرا که دین در ادوار مختلف تاریخی، عنصر جدا ناشدنی از هویت و فرهنگ ایران بوده است، بسیاری از جنبش‌های شکل گرفته در ایران در بطن خود مفاهیم دینی فراوانی را به ما می‌شناساند. بدون شک در فرایند مبارزاتی انقلاب اسلامی نیز نقش دین به وضوح دیده می‌شود. خواسته‌های مبارزان دین‌محور، صدها سال با گوش و ذهن ایرانیان آشنا بود و به راحتی با آن ارتباط برقرار می‌کردند. بر همین اساس باید اذعان داشت از ارکان اساسی تشکیل دهنده‌ی هویت ایرانیان دین اسلام و مشخصاً مذهب تشیع می‌باشد بنابر این در ادامه به تبیین و بررسی ابعاد مختلف و همچنین نقش هویت دینی در رفتار انقلابی ایرانیان و همینطور گروه‌ها و جریان‌های سیاسی و مذهبی مبارز در فرایند مبارزات انقلاب اسلامی می‌پردازیم.

نقش و کارکرد مذهب تشیع در جامعه ایران در دومحور اصول اعتقادی به عنوان متن و همچنین مولفه‌های فرهنگ سیاسی شیعه به عنوان زمینه‌ی شکل‌گیری تحولات سیاسی - اجتماعی قابل تحلیل و بررسی قرار باشد.

الف) اصول اعتقادی شیعه

مکتب شیعه به منزله یک روش سلوک معنوی و نیز یک راهبرد اجتماعی و سیاسی برای تربیت جوامع انسانی، با طرح اصول اعتقادی مشخص، نظامی منسجم را پی می‌ریزد که می‌تواند در هر عصری به باز تولید آموزه‌های مورد نیاز همان دوره کمک کند. از این رو کیفیتی نو به نو شونده دارد

در حالی که این مبانی همچنان وجه ثابت خود را حفظ می‌کنند. این وجه ثابت هویتی ویژه و پایدار به آموزه‌های شیعه می‌دهد که آنرا از دیگر مذاهب و مکاتب جدا می‌کند.

بنابر این نظام اعتقادی شیعه عبارت است از اصول و فروع دین اسلام بر اساس مذهب تشیع. این نظام اعتقادی، یکی از ارکان مهم مذهب تشیع است که عناصر آن شدیداً به هم پیوسته و دارای انسجام درونی شدید هستند.

امامت و ولایت، عصمت و تنصیب، عدالت، معاد، امر به معروف و نهی از منکر، تولی و تبری و جهاد اصولی هستند که متأثر از این اصول، روح مبارزه و انقلابیگری در میان شیعیان تقویت گردیده است و در جای خود می‌بایست به صورت مبسوط به این بحث پرداخته شود.

ب) فرهنگ سیاسی شیعه

رفتار سیاسی نتیجه کنش متقابل علل و عوامل متعددی است. در این میان نقش فرهنگ سیاسی به عنوان مبنای شکل‌گیری الگوهای مختلف رفتاری حائز اهمیت است.

در تعریف فرهنگ سیاسی گفته‌اند: "جنبه‌های خاصی از فرهنگ عمومی جامعه که به زندگی سیاسی نظر دارد و به مسائلی چون "چگونه حکومت کردن" و "چگونگی حکومت" می‌پردازد، فرهنگ سیاسی می‌نامند." (عالم، ۱۳۸۲: ۵۱) سیدنی وربا در تعریف فرهنگ سیاسی می‌گوید: "فرهنگ سیاسی عبارت است از نظام باورهای تجربه پذیر، نهادها و ارزش‌هایی که پایه و مبنای کنش سیاسی است." (قوام، ۱۳۷۳: ۷۳)

در تعریف فرهنگ سیاسی شیعه باید گفت نوع نگرش و طرز برخورد شیعیان با سیاست و قدرت سیاسی که تحت تاثیر مبادی نظری و عقاید و باورهای سنت‌های شیعه در متن تاریخ و حیات جمعی شیعیان شکل گرفته و تعیین کننده الگوهای کنش و رفتار سیاسی آنان است را فرهنگ سیاسی شیعه گویند. (زرگر، ۱۳۹۵: ۱۴۹) این فرهنگ از منابع و سرچشمه‌های متعددی سیراب می‌گردد. عوامل و عناصر مختلف روانی، محیطی و اجتماعی و به ویژه آموزه‌های دینی از جمله این سرچشمه‌ها است.

بر همین اساس مذهب به اعتقاد بسیاری از صاحب نظران، یکی از منابع و سرچشمه‌های عمده فرهنگ سیاسی در جوامعی است که مردمان آن از اعتقاد و ایمان دینی برخوردارند؛ بی‌تردید این تاثیرگذاری در همه شئون زندگی، از جمله سیاست، به شدت بروز دارد. به تعبیر دیگر مجموعه باورها، ارزش‌ها، آموزه‌ها و نمادهای مذهب یک جامعه، نقش مهمی در شکل دادن به گرایش و جهت‌گیری مردم آن جامعه در قبال نظام سیاسی ایفا می‌نماید. در خصوص نسبت دین با فرهنگ

سیاسی در ایران، باید گفت فرهنگ سیاسی شیعه، تحت تاثیر مبادی نظری و عقاید و باورها و سنت-های این مذهب، در متن تاریخ و حیات جمعی شیعیان، تعیین کننده الگوهای کنش و رفتار سیاسی آنان در پذیرش یا نفی حکومت‌ها بوده است.

بر اساس روش به کار گرفته شده در این پژوهش (اسکینر) تاثیر گذاری فرهنگ سیاسی شیعه بر تحولات سیاسی اجتماعی ایران معاصر را از مبادی نظری، سنت‌ها و نمادهای شیعی و نیز ساخت و شرایط سیاسی و اجتماعی که حاصل تعامل و کنش متقابل این دو مقوله است مورد بررسی قرار می‌گیرد.

منظور از عناصر نظری، آموزه‌ها، باورها و نهادها و سنت‌های مذهب شیعی است که بالقوه مشوق و محرک نگرش سیاسی در پیروان و معتقدین به این مذهب می‌باشند. در توضیح عوامل تاریخی نیز باید بگوییم فرهنگ به طور کلی و از جمله فرهنگ سیاسی، ماهیتی تاریخی دارد؛ یعنی در فرایندی تاریخی و متأثر از شرایط و اوضاع و احوال زمان، ساخت معینی را به خود می‌گیرد و محصول همزیستی و تعامل میان عناصر و اعضا و اجزای یک جامعه است. تحت تاثیر همین عوامل و عناصر مختلف به تدریج سنت‌های عمل جمعی شکل می‌گیرد و همین سنت‌ها در متن خود شکل‌های عمل و رفتار سیاسی را در جامعه ایجاد می‌نماید.

بر این مبنا چنان چه بخواهیم رفتارهای سیاسی مردم ایران را در دوران مبارزات انقلاب اسلامی بر مبنای اجزای فرهنگ سیاسی شیعه به تحلیل بگذاریم، باید گفت رفتار مقابله جویانه مردم به دلیل تعارض هویتی مبتنی بر آموزه‌های شیعی با سیاست‌های رژیم و نظام سیاسی از سوی همه اقدار و جریان‌های مذهبی، دنبال می‌شده است. لذا فرهنگ سیاسی شیعه مهم‌ترین عامل موثر شکل‌گیری-های نهضت انقلابی مردم علیه رژیم طاغوت بوده است.

ژان پیر دیگارد معتقد است که ایدئولوژی شیعه تصادفاً به ایدئولوژی بسیج‌گر تبدیل نشده است بلکه در ذات خود، توانایی و استعداد حرکت و انقلاب را دارد. (ره‌دار، ۱۳۹۲: ۴۶) مکتب شیعه به منزله یک روش سلوک معنوی و نیز یک راهبرد اجتماعی و سیاسی برای تربیت جوامع انسانی با طرح اصول اعتقادی نظامی منسجم را پی‌ریزی می‌نماید که می‌تواند در هر عصری به بازتولید آموزه‌های مورد نیاز همان دوره کمک کند. از همین رو کیفیتی نو به نو شونده دارد در حالی که این مبانی همچنان وجه با ثبات خود را حفظ می‌کنند.

این وجه ثابت هویتی ویژه و پایدار به آموزه‌های شیعی می‌دهد که آن را از دیگر مذاهب و مکاتب جدا می‌کند لذا حضور و ایفای نقش دین در جامعه ایرانی و نیز پیوند عمیق آن با حوزه‌های

مهم در مناسبات انسانی - اجتماعی از ویژگی‌های تاریخی ذهنیت عمومی ایرانیان است و انقلاب اسلامی نه تنها بازتابی از این ذهنیت تاریخی است، بلکه ویژگی‌های بارزی از یک حرکت شیعی را نیز با خود دارد. میشل فوکو، اندیشمند فرانسوی نیز از همین زاویه به انقلاب اسلامی توجه نموده و معتقد است علت پیروزی این نهضت را باید در مذهب تشیع جستجو کرد چراکه این مذهب دارای ویژگی‌هایی است که اثر بخشی فوق‌العاده‌ای در توفیق انقلاب اسلامی داشته است. (عیوضی و هراتی، ۱۳۹۰: ۱۲۹) شاخص‌ترین مولفه‌های این فرهنگ که در تحولات سیاسی اجتماعی دوره‌ی معاصر ایران، موجب غالب شدن الگوی انقلابی‌گری شد عبارتند از مفهوم اجتهاد و تقلید، فرهنگ ظلم ستیزی و شهادت طلبی، فرهنگ انتظار مثبت و نقش شبکه‌های ارتباطی شامل: حوزه‌های علمیه، مساجد، حسینیه‌ها، تکایا و هیئت‌های مذهبی.

جریان اسلام فقهتی - ولایتی در فرآیند مبارزات

طی فرآیند مبارزات انقلابی و در شرایطی که جریان‌های مختلف به دنبال ایفای نقش در مبارزه با رژیم پهلوی بودند؛ اسلام شیعی با آرمان عدالت خواهی و ظلم ستیزی در پاسخ به اندیشه‌ها و گفتمان ضد دینی و ناسیونالیستی که رژیم پهلوی در راستای سیاست دین زدائی در جامعه القاء می‌کرد، به مثابه ایدئولوژی راهنمای عمل و رهایی بخش جلوه‌گر شد و جریان فکری اسلام فقهتی - ولایتی (گفتمان اسلام سیاسی) که در اعماق جان مردم ایران پایگاهی بسیار قوی و مستحکم داشت به رهبری امام خمینی ره و با دغدغه حفظ هویت و کیان دینی وارد عرصه گردید و توانست به لحاظ قابلیت پذیرش و هم خوانی با فرهنگ و اندیشه اکثریت جامعه ایران؛ بر سایر اندیشه‌ها و گفتمان‌ها فائق آید.

این جریان فکری گفتمان رسمی حاکم بر جامعه‌ی عصر پهلوی را نفی و سایر خرده جریان‌ها اعم از لیبرال ناسیونالیستی و چپ گرایی را تحت‌الشعاع خود قرارداد. در واقع اسلام سیاسی مهم‌ترین پاسخ جمعی برای بازیابی هویت و یا به تعبیر دیگر هویت جویی در ایران معاصر محسوب می‌شود که توانست بحران هویت را مدیریت و خلاء فکری پیش آمده را پر نماید.

یکی از اساسی‌ترین مولفه‌هایی که موجب فراگیر شدن یک جریان فکری در جامعه می‌گردد قابلیت پاسخ‌گویی به نیازها و دغدغه‌های اجتماعی است. جریان اسلام سیاسی با تلاش فقهاء در دوری معاصر تلاش نمود تا اسلام را در قالب نظامی اعتقادی به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی و فرهنگی عرضه نماید که توانایی پاسخگویی در خور به نیازها و پرسش‌های اجتماعی را دارد. لذا

است که این جریان تبدیل به یک ایدئولوژی پاسخگو، اصیل و فراگیر شد که در مقابل سایر جریان‌های فکری برای قاطبه مردم ایران به دلیل ریشه داشتن در اندیشه‌ها و خواسته‌های آنان به راحتی قابل فهم و پذیرش بود. همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد الگوها و فرهنگ سیاسی متأثر از مذهب شیعی در این فرآیند بسیار تاثیر گذار بوده است. ویژگی دیگر این جریان انسجام قوی و قدرت سازماندهی بالا می‌باشد که ریشه در تعلقات عمیق مذهبی جامعه ایران دارد.

بسیاری از تحلیل‌گران انقلاب بر این باورند که آن امر معنوی ای که انگیزه مشترک همه اقشار برای پیروزی انقلاب بود، در واقع انگیزه‌ی مذهبی یا به طور مشخص احیای دین بود. بسیاری از شواهد و قراین تاریخی و تجربی نیز بر این فرضیه مهر تأیید می‌زنند. رهبری انقلاب که شخصیت درجه اول دینی بود و سابقه‌ی نهضت سیاسی او به حداقل پانزده سال از قبل از انقلاب اسلامی باز می‌گشت؛ سازماندهی انقلاب که اساساً از طریق نهادها و نیروهای مذهبی مانند مساجد، هیئت‌ها، مراسم مذهبی و روحانیون شکل می‌گرفت، گرایش فزاینده‌ی دانشجویان و جوانان به فعالیت‌های مذهبی - سیاسی در سال‌های پیش از انقلاب که در مقطع مبارزات به اوج خود رسید؛ همگی شواهدی بر تأیید این فرضیه به‌شمار می‌آیند. (غنی نژاد، ۱۳۸۵: ۸۳) لذا آنچه در باره‌ی زمینه‌های اجتماعی تحکیم و تثبیت این جریان مهم است، باید به بسترهای دینی مندرج در متن کردارهای جمعی اشاره کرد که در احیای سیاسی مذهب، خود را به طور کامل نشان می‌داد.

توانائی روحانیت در بسیج مردم به دلیل ارتباط تنگاتنگ با گروه‌های مختلف اجتماعی و همچنین نفوذ علمای شیعه به دلیل جایگاه در عصر غیبت نیز از دلایل دیگر تفوق این جریان است لذا بسیج همه جانبه‌ای که منجر به انقلاب اسلامی شد محصول گفتمان هویتی‌ای بود که بر اساس آن علما از موقع و جایگاه همیشگی خود در جامعه ایران بهره بردند و توده‌ها را به میدان آوردند و آن‌ها را نیز در کنار نیروهای دانشگاهی و روشنفکر، در مسیر انقلابی موفق، توامان رهبری کردند. (کچویان، ۱۳۸۴: ۱۵۵) مجموع این مولفه‌ها توانست این جریان را به عنوان یک نیروی سازمان دهنده، بسیج گر و هویت بخش معرفی و آرمان‌ها و الگوهای معنا بخش را در زندگی و کلام خود متجلی نماید و نوعی انقلاب نمادین را در اذهان و افکار به وجود آورد و سپس خواستار انقلاب سیاسی گردید.

از طرفی کوشش‌های فکری امام خمینی ره در طول سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۲۰ و به ویژه در کتاب‌های «کشف اسرار»، «ولایت فقیه»، «کتاب البیع»، «تحریر الوسيله» و نیز سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های سیاسی بن‌بست ورود و دخالت روحانیت در سیاست را شکست و به علاوه تفسیر کاملاً فعالانه و پویا و جامع‌نگر از دین و کارکردهای آن ارائه کرد. تعریف امام از دین تعریف حداکثری و متضمن

احکام و دستورات ناظر بر رابطه انسان با انسان و انسان با خدا بود و در مقابل تعریف حداقلی از دین قرار می‌گرفت که دین را صرفاً ناظر بر روابط انسان با خداوند می‌دانست.

این نوع نگرش، بدون شک، مقدمه ذهنی برای ارائه نظریه حکومتی امام موسوم به «ولایت فقیه» شد که در واقع، موضوع اساسی آن سیاسی بودن اسلام و لزوم آمیختگی مقوله دین و سیاست بود.

امام به خوبی دریافته بود که بدون در هم شکستن نگرش‌های موجود، امکان هیچ تحولی وجود ندارد، از این رو، یکی از محورهای مرکزی نظریات وی آمیختگی دین و سیاست بود چنان که تأکید می‌کند «والله اسلام تمامش سیاست است». (خمینی، ۱۳۷۸: ۱: ۶۲)

بنابر این از مهم‌ترین اقدامات ایشان ایجاد تغییرات اساسی در تفکر اجتهادی شیعه نسبت به سیاست بود، از جمله این اقدامات، بطلان تز جدایی دین از سیاست، حرام شمردن تقیه و سکوت در برابر ظلم، حمله به دربارونهاد سلطنت و ادامه مبارزه تا تغییر نظام سلطنتی به یک حکومت اسلامی بود. در واقع قرائت امام از آموزه‌های اسلام شیعی - دست کم در پاره‌ای موارد - چهره‌ای ایدئولوژیک بدان بخشید که تمامی دقایق و عناصر سایر ایدئولوژی‌های سیاسی - اجتماعی مدرن و رهایی بخش را در برداشت. (اخوان مفرد، ۱۳۸۱: ۲۳۳)

این جریان که از آن تحت عنوان جریان فقهاتی - ولایتی نیز نام برده می‌شود توانست در مقطع بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ با پشتوانه کار فکری و تأمل نظری خود و با ارزیابی مجدد شرایط سیاسی - اجتماعی داخلی و بین‌المللی به این موضع اساسی برسد که برای اجرای احکام اسلامی و تثبیت حاکمیت اسلام، باید همانند یک حزب سیاسی مبارزه کند و با در انداختن طرحی نو، قدرت سیاسی را مستقیماً و بلااستقلال به دست بگیرد. به عبارت دیگر، پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد، عمل کردن در چارچوب نظام مستقر به عنوان گروه ذی نفوذ و نیز همکاری با جریان‌های ملی و روشنفکری از دستور کار این جریان خارج شد و هدف اول و آخر این جریان فکری، تغییر نظام سلطنتی و کسب قدرت سیاسی از طریق تشکیل حکومت اسلامی توسط فقهای جامع‌الشرایط قلمداد شد. (شفیعی فر، ۱۳۷۸: ۲۵۷)

به هر حال نقش امام در ارائه تفسیری انقلابی و ظلم ستیز از مذهب تشیع در روند ایدئولوژیک شدن شیعه حائز اهمیت است. به تعبیر حامد الگار، امام خمینی رحمته تعریف جدیدی از رابطه شیعه و حکومت یا روحانیت و دولت ارائه کرد و بدین ترتیب مبارزات انقلابی برای سرنگونی نظام سیاسی موجود از لحاظ نظری توجیه‌پذیر شد. (الگار، ۱۳۶۰: ۵۷)

امام با ارایه سه اصل مهم و اساسی تفکیک‌ناپذیری دین از سیاست، وجوب کوشش برای استقرار حکومت اسلامی و در نهایت تأکید بر اصل ولایت فقیه، تفسیر جدیدی از اسلام ارایه داد و سپس بر همان اساس، ایدئولوژی انقلاب را طرح‌ریزی نمود. به عبارت دیگر امام با زدودن زنگارهای عزلت-گرایی و گوشه‌نشینی از اسلام و تبیین تفسیر انقلابی از آن و همچنین تأکید و اصرار بر حذف نظام سلطنتی و تبدیل آن به حکومت اسلامی با محوریت و مرکزیت ولایت فقیه، ضمن مورد حمله قرار دادن وضعیت موجود و پایه‌های آن جانشین یا جایگزین مناسبی برای آن معرفی کرد.

خلاصه اینکه در بین جریان‌های مختلف فکری مبارز؛ اسلام سیاسی و یا جریان اسلام فقهاتی - ولایتی با محوریت و رهبری امام خمینی رضی الله عنه، سرنگونی نظام و استقرار حکومت اسلامی را از اهداف اصلی خود عنوان و توانست به لحاظ قابلیت پذیرش در بین توده‌ها و انطباق با هویت اصیل جامعه ایران مرکزیت یافته و به اهداف خود دست یابد. نکته مهم آنست که امام از موضع و مقام یک مرجع تقلید شیعی، فقیه و عالم دینی سخن می‌گفت و اکثریت مردم و طلاب و روحانیون حوزه، دیدگاه‌های ایشان را «واجب‌التبایع» می‌دانستند.

نتیجه

بررسی تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر به ویژه انقلاب اسلامی، بیانگر رابطه عمیق این تحولات با عامل هویت و تاثیر و تاثر این دو بر یکدیگر است. این رابطه به گونه‌ای ارزیابی می‌شود که نقاط عطف تاریخ معاصر ایران همچون قیام تنباکو، نهضت ملی شدن نفت، نهضت مشروطیت و ... بدون نظر گرفتن این مسئله قابل تحلیل نیست.

بر اساس آنچه در این پژوهش مورد اشاره قرار گرفت، چنانچه سیاست‌های هویتی و الگوهای نوسازی و توسعه متناسب با زیست بومی و شرایط فرهنگی و اجتماعی هر جامعه برنامه‌ریزی و اجرا نگردد این روند موجب از هم گسیختگی و عدم تعادل در آن جامعه می‌گردد. این فرآیند در جوامعی که قصد تقلید نوسازی از سایر جوامع را دارند، به تعارضات اساسی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی می‌انجامد و بر هم خوردن ترکیب بین اعمال خطمشی‌های حکومت از طرفی و منافع نیروهای مخالف از طرف دیگر؛ بر شدت این تعارض و تقابل می‌افزاید. بر همین مبنا وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷.ش (۱۹۷۹م) در کشور ایران را باید درهویت فرهنگی ایرانیان ریشه‌یابی نمود چراکه سیاست‌ها و نظام ارزشی که از جانب رژیم پهلوی ترویج می‌شد، هنجارهای جامعه ایرانی را در هم ریخت و این رژیم بدون توجه به شرایط فرهنگی، زیست بومی و مقتضیات اجتماعی جامعه ایران وعمدتاً با

تکیه بر روش‌ها و برنامه‌های تحمیلی و تقلیدی، هویت باستان‌گرایانه با رنگ و لعاب غربی را جستجوی می‌کرد که در آن دین و مذهب جایگاهی نداشت و انقطاع فرهنگی و بحران هویت؛ ثمره چنین فرآیندی بود. در واقع اسلام شیعی با تکیه بر اصول اعتقادی و مبانی فرهنگ هویت‌ساز شیعه، زمینه‌ی بروز انقلابی بر پایه نوعی رویکرد جمعی به مذهب را پی‌ریزی نمود که نشانگر اعتقاد عمیق مردم جامعه به مبانی مذهب شیعه و آموزه‌های آن بود و جریان اسلام ولایتی - فقاهتی به رهبری امام خمینی ره توانست با تکیه بر این پشتوانه عظیم تاریخی ظرفیت‌ها را از قوه به فعلیت رسانده و نقطه عطف تاریخی و سرآغاز دوران جدید از حکومت اسلامی در تاریخ جهان اسلام را رقم زند. با تثبیت انقلاب اسلامی و شکل نظام سیاسی جدید در قالب جمهوری اسلامی، ایران مرکزیت ایدئولوژیک یافت و با گذر اندیشه انقلاب اسلامی از مرحله نظریه سیاسی به مرحله سیاست عملی، انتقال این تجربه که از آن به هویت بخشی یاد می‌کنیم آغاز شد. نظریه پردازان نظریه هویت بر این باورند که اگر هویت‌گرایی تبدیل به کنش اجتماعی شود، زمینه‌های قدرت نرم را فراهم می‌کند و آنچه که انقلاب اسلامی ایران را از سایر انقلاب‌ها متمایز کرده وجه هویتی و فرهنگی و جنبه نرم افزار گرایانه آنست که با توجه به جاذبیت در شعارها، اهداف، روش‌ها، محتوا و نتایج حرکت‌ها و سابقه مشترک دینی و تاریخی و شرائط محیطی، منطقه‌ای و بین‌المللی به پدیده‌ای تاثیر گذار در جهان اسلام تبدیل و این مایه‌های اثر بخش موجب بروز فرصت‌هائی همچون: ترویج گفتمان اسلام سیاسی، ترویج الگو و فرهنگ مردم سالاری دینی، احیاء الگوی نظام سیاسی مبتنی بر معنویت و اخلاق و اشاعه فرهنگ خود باوری و اعتماد به نفس گردید که جا دارد در پژوهش مستقل دیگری به این موضوع پرداخته شود.

منابع

۱. آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.
۲. اسکینر، کوئنتین، *ماکیاولی*، ترجمه عزت الله فولادوند؛ چاپ چهارم، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.
۳. اخوان مفرد، حمید، *ایدئولوژی انقلاب ایران*، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
۴. الطایبی، علی، *بحران هویت قومی در ایران*، تهران، شادگان، ۱۳۷۸.
۵. بصیرت‌منش، حمید، *علما و رژیم رضاشاه*، تهران، عروج، ۱۳۷۶.
۶. تاجیک، محمد رضا، *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*، تهران، مرکز بررسی‌های

استراتژیک، ۱۳۸۴.

۷. جمشیدی، محمد حسین، اندیشه سیاسی شهید رابع سید محمد باقر صدر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۷.

۸. حامد الگار، انقلاب اسلامی ایران، م حسن چیدری، فواید شاکری، تهران: قلم، ۱

۹. رجایی، فرهنگ، معرکه جهان بینی ها: در خرد ورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان، تهران، احیاء کتاب، ۱۳۸۲.

۱۰. رهدار، احمد، بررسی و نقد تیوری های انقلاب، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۹۲.

۱۱. رجایی، فرهنگ، مشکله هویت ایرانیان امروز، تهران نشر نی،

۱۲. زهیری، علیرضا، جمهوری اسلامی و مسئله هویت، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.

۱۳. شفیعی فر، محمد، درآمدی بر مبانی انقلاب اسلامی، قم: نشر معارف صباغ،

۱۴. عیوضی، محمد رحیم و محمد جواد هراتی، درآمدی تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران، قم، معارف ۱۳۹۰.

۱۵. عالم، عبد الرحمن، بنیادهای علم سیاست، چ نهم، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.

۱۶. عبد الرحمن عالم، "فهم فرهنگ سیاسی"، فصلنامه سیاست خارجی، سال نهم، ش ۴، ۱۳۸۵.

۱۷. عبدالعلی قوام، سیاست های مقایسه ای، تهران، سمت، ۱۳۷۳.

۱۸. فیوضات، ابراهیم، دولت در عصر پهلوی، تهران، آگه، ۱۳۷۵،

۱۹. فوکو، میشل، ایران روح یک جهان بی روح، ترجمه افشین جهانانیده و نیکو سرخوش، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.

۲۰. لک زایی، نجف، تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۰.

۲۱. مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۶۲.

۲۲. ساموئل هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش تغییر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم، ۱۳۷۰.

۲۳. موسوی خمینی، صحیفه نور، تهران، موسسه تنظیم نشر و آثار امام، ۱۳۷۸.

